

به مناسبت اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر

با انقلاب سوسیالیستی  
بر دهشت سرمایه داری  
نقطه پایان بگذاریم!



جنگ های ارتجاعی و... میلیون ها مردم را از زمین و کاشانه شان کنده و آواره ی این کشور و آن کشور کرده و آنان را طعمه ی استثمار بی حد و در موقعیت برده گی قرار داده است. به دلیل سازماندهی تولید بر محور سود، کره ی زمین نه تنها روی مسیر انقراض انواع موجودات قرار گرفته بلکه در آستانه ی فروپاشی اکوسیستم های طبیعی می باشد.

اول ماه مه ماندگار است چون این فجایع که محصول حاکمیت نظام سرمایه داری است، پا برجاست. طبقه ی استثمارگر حاکم بر جهان، اقلیتی اند که با تکیه بر زور و قهر دولتی و به راه انداختن جنگ های ناعادلانه و ارتجاعی و سازمان دادن سرکوب سیاسی از طریق قتل و شکنجه و زندان و تحمیق ایدئولوژیک از این نظام حفاظت می کنند. این اقلیت، دولت و قوای سرکوب سیاسی و ایدئولوژیک و نظامی را در اختیار دارد و توسط این ابزار بر اکثریت مردم جهان حاکمیت می کند. این اقلیت، اول ماه مه را چون خاری در نظم ارتجاعی خود می بیند و در آستانه ی این روز به تکاپو می افتد که با

در ابعادی وسیعتر و هولناک تر هم چنان برجاست، چون نظام استثمار و تخریب امپریالیستی برجاست. چون در جهانی که وفور به حدی موجود است که می توان بیش از جمعیت کنونی کره زمین را سیر کرد، ۲،۷ میلیارد نفر از مردم جهان در زیر خط فقر به سر می برند و بیش از یک و نیم میلیارد نفر از دسترسی به آب آشامیدنی سالم محرومند. روزانه ۴۲ هزار کودک در نتیجه بیماری های قابل علاج، می میرند. بیش از ۳۰ میلیون انسان در شرایط بردگی به سر می برند که بزرگترین قربانیان آن زنان و کودکان اند. زنان به کالا و برده های جنسی بدل شده و فرودستی و اعمال خشونت نسبت به آنان نهادینه شده است. جهل و خرافه توسط حاکمان جهان (اسلامی و غیراسلامی) سازماندهی می شود و این وضعیت در شرایط نبود انقلاب رهایی بخش کمونیستی، گرایش به دین و «ماوراء» را در جهان تقویت کرده و منجر به رشد نیروهای ارتجاعی بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و بنیادگرایی مسیحی در کشورهای آمریکای لاتین شده است. جهانی سازی امپریالیستی،

که مبارزه شان توسط تشکیلات های کارگری تحت رهبری کمونیست ها به جنبشی اعتراضی علیه بورژوازی تبدیل شده و به ابتکار شان اول ماه مه روز جهانی کارگر اعلام خواهد شد. کارگران مبارز شیکاگو نمی دانستند که بعدها بزرگداشت این روز چه پیچ و خم هایی را از سر خواهد گذراند و برخورد به تاریخ مبارزات آنان به کدام جدال های سیاسی طبقاتی دامن می زند. آن کارگران نمونه ای از پیشتازان جنبش کارگری بودند که برای جهانی بهتر به پاخاستند و در نبردی خونین با عوامل سرمایه، پایه گذار این روز تاریخی شدند.

اما چرا اول ماه مه پس از ۱۲۸ سال هم چنان ماندگار است؟ چرا کارگران و مردم زحمتکش و مترقی و ضد نظام سرمایه داری این روز را ارج می گذارند. و چرا سرمایه داران و مرتجعین این روز را دوست ندارند و به آن چون «بختکی» نگاه می کنند که به ترتیبی باید از «شرش» خلاص شد و تا سال آینده «خدا بزرگ است»؟

اول ماه مه ماندگار است، چون آن تضادهایی که محرک وقایع این روز می بود،

در تاریخ روزهای یگانه ای موجود است. روزهایی که متعلق است به ستمدیدگان همه ی جهان، به آنانی که یک طبقه واحد انترناسیونالیستی را تشکیل می دهند. روزهایی که تاریخا هیچ مرز جنسیتی، ملیتی، نژادی نمی تواند و نباید میان صفوف آنان جدایی بیفکند. چرا که عصاره ی رزمی مشترک و همگانی اند علیه نظام بهره کشی انسان از انسان و بیان رویاهایی بزرگی که در سرلوحه اش رهایی بشریت از چنین نظامی نگاشته شده است. اول ماه مه، یکی از این روزهای یگانه است.

کارگرانی که در اول ماه مه ۱۸۸۶ در شیکاگو به اعتراض علیه شرایط کاری خود برخاستند فکر نمی کردند که در حال بنیان گذاری یک روز تاریخی اند و تا زمانی که نظام استثمار و ستم سرمایه داری برجاست، این روز ماندگار خواهد بود. آنان فکر نمی کردند که سالیان دراز پس از این نبرد و در ۴ گوشه ی جهان، میلیون ها مردم ستمدیده و مترقی اول ماه مه را به یاد خواهند داشت، در مورد این روز حرف می زنند و نقشه عمل برای مبارزات آتی می ریزند. آنان نمی دانستند

به مناسبت اول ماه مه ...

استفاده از ابزار فریب و هم زمان سرکوب، «امسال را نیز از سر بگذرانند».

امسال در ایران در شرایطی به استقبال اول ماه مه می رویم که فقر و سرکوب اقتصادی و سیاسی و تحقیر مردم بیش از پیش چهره ی خود را به کارگران و دیگر توده های ستم دیده نشان می دهد. حرکت رو به رشد خصوصی سازی ها که با دستورات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به جمهوری اسلامی دیکته شده، بیکار سازی و بی حقوقی بیشتر را برای کارگران به همراه آورده است که زنان کارگر نخستین قربانیان این حرکت اند. حضور چشمگیر و شتاب یافته ی هزاران هزار کودک خیابانی نشان از واقعیتی تلخ دارد. طبقات محروم، فرزندان خود را از مدرسه بیرون کشیده، راهی فال فروشی و گل فروشی در چهار راه ها کرده اند. سال گذشته (سال کابینه ی تدبیر و امید)، میزان مرگ و میر ناشی از سوانح کاری نرخ بالایی داشت. هزاران کارگر ایرانی و افغانی، در آتش سوختند، در قعر چاه دفن شدند، از بلندی سقوط کردند. سال گذشته با درصد بالایی (روزانه ۱۱ نفر) از خودکشی روبرو بودیم. اکثر این افراد، فرزندان طبقه ی کارگر با میانگین

سنی ۱۸ تا ۲۴ سال بودند که در مواجهه با بی عدالتی و تبعیض طبقاتی، نومیدانه دست به خودکشی زدند. فعالین کارگری به زندان افکنده شده و اعتراضات شان سرکوب شده است. سال گذشته «حسن روحانی» این روحانی چرب زبان با وعده «بهبود وضع» (و با امید به کمک امپریالیست ها) از درون صندوق های رای بیرون آمد اما چندان نپایید تا بسیاری از رای دهندگان متوهم، واقعیت ها را با حواس پنجگانه ی خود حس کنند. هیچ چیز تغییر نکرده است و تا وقتی این نظام برپاست تغییر نخواهد کرد.

سال گذشته، برای کارگران یک سال اعتراض و مبارزه بود. مبارزه برای دسترنج پرداخت نشده، مبارزه علیه بیکار سازی ها، مبارزه علیه فقدان ایمنی در محیط کار، مبارزه برای آزادی یاران کارگر دستگیر شده و...

اول ماه مه ماندگار است، چون در جهانی بی منطق و ناعادلانه به سر می بریم. جهانی که شایسته ی انسان نیست. بلکه سزاوار براندازی است. این جهان نیازمند یک جراحی ریشه ای توسط انقلاب اجتماعی است. انقلابی که روابط اقتصادی اجتماعی سیاسی ستم گرانه و استثمار را ریشه کن کند

و روابط خصمانه ای که حاکمیت طبقات استثمارگر بر مردم تحمیل می کند را از بین ببرد. انقلابی که روابط میان بخش های مختلف مردم را در جهت رفع کامل و قطعی انواع ستم های طبقاتی، نژادی و جنسیتی، ملی و مذهبی دگرگون کرده و به طور رادیکال تغییر دهد.

می پرسید چه باید کرد؟ می پرسید کجا نقطه ی پایان بر این بی عدالتی و ستمگری های فراگیر است؟ می پرسید «ما محتاج نان شب هستیم، شما از انقلاب و کمونیسم حرف می زنید؟». در کشاکش واقعی و تلخ سوال بر سر «نان شب» حقیقت این است که هیچ چیز مگر یک انقلاب کمونیستی و بنیان گذاری نظامی غیرطبقاتی، نمی تواند پایانی بر دهشت های جهان کنونی گذارد. واقعیت اینست که اگر طبقه ی کارگر محدود در چارچوبه های مبارزه اقتصادی باقی بماند، اگر به عرصه ی مبارزه ی سیاسی انقلابی وارد نشود، اگر با آگاهی و تشکل کمونیستی مسئولیت انقلاب اجتماعی و سازماندهی نظام اجتماعی نوین سوسیالیستی را به عهده نگیرد، در همواره بر همین پاشنه خواهد چرخید. این پیام اول ماه مه سرخ است. ■

این واقعیتی است که در ایران تحت حاکمیت رژیم تازیانه و دار جمهوری اسلامی هزاران زن و دختر به قتل می رسند مورد تجاوز قرار می گیرند یا کتک می خورند اما آب از آب تکان نمی خورد. با اتکا به قوانین اسلامی جانیهان به دلایل مختلف آزاد می شوند و یا یکی دو سال حبس از سر می گذرانند. همین و همین. اما هستند زنان با اراده ای که در مقابل حمله متجاوزین می ایستند و متجاوز را سر جای خود می نشانند و از حقوق خود دفاع می کنند.

اینبار پرونده ریحانه جباری که حق مردی که توطئه کرده بود تا به او تجاوز کند را کف دستش گذاشته بود بعد از هفت سال از وقوع حادثه رسانه ای شده است. جمهوری اسلامی داشت می رفت که بی سر و صدا ریحانه جباری را تحت لوای این که او مردی متدین را بر سر نماز به قتل رسانده اعدام کند و پرونده را ببندد. اما به یمن کوشش فعالین دفاع از حقوق زنان این پرونده ای جهانی شد و اینک هزاران نفر در داخل و خارج کشور خواهان لغو حکم اعدام ریحانه و رهایی او از بند جنایتکاران حکومتی هستند.

موضوع از این قرار بوده که مردی میانسال به نام سربندی به همراه مرد دیگری در جایی با ریحانه جباری که دکوراتور داخلی بوده آشنا می شوند و سربندی از وی دعوت می کند که محلی را که قرار بوده مطب وی شود را بازدید کرده و در مورد دکوراسیون آنجا نظر بدهد. ریحانه به همراه آن دو نفر به محل مذکور می روند. سر راه آقای سربندی از داروخانه ای خرید می کند

کودکانه های رنج



(علی رو توی بازار یکی از شهرهای غرب کشور (شهر ایلام) دیدم. می خواست بهم آدامس بفروشه. بهش گفتم: آدامس نمی خوام، بیا با هم حرف بزنیم. گفت: درباره ی چی؟ گفتم: درباره ی خودت و زندگیت. گفت: حرف که واسه من پول نمی شه. گفتم: زندگیتو دوست داری؟ گفت: نه. گفتم: اگه با هم حرف بزنیم شاید کمی متوجه بشیم چرا زندگیت این جوریه. کمی فکر کرد و قبول کرد.)

اسمت چیه؟  
- علی.  
- چند سالته؟  
- ۹ سال.  
- چی می فروشی؟  
- آدامس و دستمال.  
- چند ساله این کار رو می کنی؟

- دو سال.  
- چرا زندگیتو دوست نداری؟  
- دوست ندارم دیگه. ما هیچی نداریم ولی بعضیا همه چی دارن.  
- فکر می کنی چرا؟  
- مادرم می گه خواست خداس.  
- بیا این جور در نظر بگیریم که توی کل دنیا یه سری آدم هستن که پول دارن و یه سری که ندارن. اونایی که دارن نمی تونن داشته باشن مگه این که کاری کنن تا ما توی همین وضعی که داریم بمونیم.  
- یعنی چه جوری؟  
- یعنی ما کار می کنیم ولی پولش مال اونا می شه. خب روش خودشونو دارن. ما بازم فقیر می مونیم ولی اونا پولدارتر می شن.  
- ولی مادرم می گه این خواست خداس.  
- بیا این جوری در نظر بگیریم که اینم همون آدمای درست کردن تا ما رو ساکت نگه دارن.  
- نمی فهمم چی می گی. کسی نمی تونه خدا رو درست کنه.  
- می دونم نمی تونی باور کنی ولی بهش فکر کن.  
- ولی اگه این جور باشه وقتی بزرگ شدم همه ی اون آدمای رو می کشم تا دیگه فقیر نباشیم.  
- ولی این جوری چیزی درست

نمی شه، به این سادگی نیست. یه نفر کاری نمی تونه بکنه. باید کتاب بخونیم باید درباره ی اون آدمای و روش کارشون بیشتر بدونیم و به بقیه ی آدمایی که مثل خودمون هستن هم بگیم. باید با هم متحد بشیم و یه روش درست داشته باشیم.

- تو این کارا رو کردی؟  
- دارم می کنم.  
- یعنی الان پولداری؟  
- (باخنده) نه عزیزم. خیلی پیچیده س باید بیشتر درباره ی حرف بزنیم.  
- به جز آدامس و دستمال چیز دیگه ای هم فروختی؟  
- نه.  
- این چیزایی رو که می فروشی از کجا می آری؟  
- برادرم برام می خره.  
- وضع کار چطوره؟ مردم ازت چیزی می خرن؟  
- زیاد نمی خرن. باید کلی قسمشون بدم شاید بخرن.  
- اگه چیزی نفروشی یا کم بفروشی کسی دعوات می کنه؟  
- نه.  
- پولی رو که درمی آری چی کار می کنی؟ می دی به کسی یا مال خودته؟

می دمش به مادرم اونم باهش، برام دفتر و مداد و خودکار و این چیزها می خره.  
- پس مدرسه می ری؟  
- من کلاس سوم هستم. دوست ندارم برم مدرسه. یه کم بزرگ تر شم دیگه نمی رم. اون جوری وقت بیشتری واسه کار کردن دارم.  
- الان چه طور کار می کنی؟  
- صبح می رم مدرسه بعدش کار می کنم.  
- روزی چند ساعت کار می کنی؟  
- ظهر که از مدرسه می آم، می رم خونه وسایلمو می آرم و می آم می مونم تا وقتی که مغاره ها باز هستن و مردم تو خیابونن.  
- خونوادتون چند نفرن؟ چندتا خواهر برادر داری؟  
- دو تا برادرم با سه تا خواهر. همشون از من بزرگ ترن. من بچه ی آخرم.  
- مامان و بابات چی؟

برای رهایی ریحانه جباری از زندان مبارزه کنیم!



که بعداً معلوم می شود کاندوم است، و سپس به محل می رسند. وارد ساختمان که می شوند آقای سربندی برای خود و ریحانه نوشیدنی می ریزد و بعداً معلوم می شود داخل یکی از نوشیدنی ها که قرار بوده ریحانه بنوشد داروی بیهوشی وجود داشته است. سپس سربندی در را قفل کرده جانماز را پهن می کند. ریحانه که از قصد مرد با خبر شده هراسان با چاقویی که همراه داشته ضربه ای به کتف او می زند. مرد دیگر که پشت در بوده وقتی متوجه سر و صدا می شود می گریزد. حالا جمهوری اسلامی بعد از هفت سال با اتکا به قوانین پوسیده اسلامی، با شکنجه و گرفتن اقرار نصف و نیمه از ریحانه می خواهد او را اعدام کند و این وسط از خانواده ی سربندی هم رضایت گرفته.

جمهوری اسلامی برای این می خواهد ریحانه را اعدام کند چون به شدت چهارچوب ایدئولوژیک عوام فریبانه اش زیر سؤال رفته است. چرا که مرد متجاوز دارای خانواده ای مذهبی و گویا بسیار متدین و گفته می شود که کارمند سابق وزارت اطلاعات بوده است. که طبق شواهد امر قصد داشته با نماز خواندن و حتی خواندن صیغه یک طرفه از جانب خودش، تجاوز کاری اش را شرعی کند. با جهانی شدن موضوع و در خطر بودن جان ریحانه جباری در ایران نیز عده ای از هنرمندان داوطلب شدند که با خانواده مقتول (البته با حضور مقامات جمهوری اسلامی) دیدار کرده و ریحانه جباری و مادرش نیز حضور داشته و تقاضای بخشش از خانواده مقتول بکنند. تا اینجا ماجرا به نظر یک اقدام

انسان دوستانه است. اما با خواندن متن صحبت های رد و بدل شده یک چیز به نحو بسیار خشم آوری در حرف های هنرمندان و ریحانه جباری گم است و مشخص است که یا اجازه صحبت نداشته اند یا حرف های نقل شده از آنان در رسانه ها سانسور شده و آن اینست که ریحانه جباری بارها گفته است من در دفاع از خود در مقابل این مرد به او ضربه زده ام! این جمله ی ریحانه کاملاً از اظهارات او حذف شده است. تنها چند تن از افراد خانواده مقتول می گویند به مقتول تهمت های ناروا زده شده است! به این می گویند عدالت حکومتی و کرامت هنرمندان.

اما مردم بایستی حقیقت این پرونده را بدانند و با اعتراضات شان این توطئه بی شرمانه را خنثی کنند.

در اثنای مبارزه برای رهایی ریحانه جباری از چنگال دژخیمان واقعه مثبتی رخ داد. و آن طرح مجدد مورد افسانه نرورزی بود. افسانه سال ها پیش مردی که قصد تجاوز به او را داشته به سزایش رسانده و سال ها در زندان به سر برد (آن مرد عضو سابق حفاظت اطلاعات بود). بعدها افسانه نرورزی به دلیل پایداری در برابر شکنجه هایی که برای گرفتن اعتراف دروغین بر او اعمال شد و همینطور دفاع گسترده افکار مترقی جهان، از زندان آزاد شد. او در تماس با تلویزیون کانال جدید در یک برنامه زنده ضمن دفاع از ریحانه جباری گفت که:

**من واقعا از جمهوری اسلامی متنفرم و حال و روز ریحانه را درک می کنم و از او پشتیبانی می کنم. بازجوها در جریان بازجویی برای گرفتن اقرار از**

من دندان هایم را شکستند و کتفم را خرد کردند.

در آخرین تحول مربوط به این پرونده، وکیل ریحانه جباری، «عبدالصمد خرمشاهی» در روزنامه اعتماد عنوان کرده که از نظر قانونی تقاضای تجدید نظر در پرونده و جاهد قانونی ندارد. البته در متن روزنامه اعتماد کلماتی بنظر حذف شده اند که احتمال دارد عمداً سانسور شده باشد و وکیل گفته بنابراین تنها امید بخشش خانواده مقتول است. بر اساس این خبرها بنظر می آید که حکومت قصد دارد جلوی دادرسی مجدد پرونده را بگیرد چرا که هر چه بیشتر حقایق روشن می شود آبروی نداشته رژیم بیشتر می رود. (از جمله شواهدی که در پرونده موجود بوده و مفقود شده یک سی دی حاوی شنود مکالمات و اس ام اس های رد و بدل شده از تلفن مقتول است که نشان می دهد که رابطه ریحانه جباری و مقتول بسیار کوتاه و صرفاً در ارتباط با کار دکوراتوری ریحانه بوده). به هر صورت رژیم می خواهد اگر تصمیم به اعدام ریحانه گرفت، ادعا کند تقصیر خانواده سربندی بود که رضایت ندادند. و اگر که ریحانه اعدام نشد بگویند که اسلام و سیستم و مسئولین و خانواده مقتول بخشنده اند و قاتل را بخشیدند!

این فجایع در جمهوری اسلامی و در زندگی روزمره ی مردم و در پدیده مرد سالاری که جمهوری اسلامی با چنگ و دندان از آن حفاظت می کند ادامه خواهد داشت. تنها راه اینست که با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، ریشه ی های آن خشکانده شود. ■

کاوه اردلان

- پدرم سرطانی داشت چند سال پیش مرد. مادرم خونه س.
- کار بابات چی بود؟
- مادرم می گه وقتی بابام زنده بوده توی روستا زندگی می کردیم و گوسفندای مردم رو نگه می داشتیم. اون موقع من خیلی بچه بودم، چیزی یادم نمی آد. بعد از این که بابام مرد اومدیم شهر.
- الان خونه تون کجاست؟
- مادرم گفته به کسی نگم.
- چرا؟
- چون پلیس دنبال برادرمه.
- مگه برادرت چی کار کرده؟
- (سکوت)
- دعوا کرده؟
- نه.
- دزدی؟
- نه.
- مواد؟
- (بامکت) آره.
- می فروشه؟
- آره.
- خودشم استفاده می کنه؟
- نه.
- چند سالشه؟
- ۶۲
- چرا مواد می فروشه؟
- تا بتونیم خرج زندگیمون رو در بیاریم.
- خواهرات کارشون چیه؟
- اونا خونه هستن. دختر که کار نمی کنه.
- فکر می کنی چرا دختر نباید کار کنه؟
- دختر باید کار نکنه دیگه.
- پس باید چی کار کنه؟
- باید بمونه تو خونه تا شوهر کنه.
- اینم از همون چیزاییه که اون آدما درست کردن.
- یعنی دختر می تونه کار کنه!
- بله. اگه قول بدی بازم ببینمت،

- در این باره هم حرف می زنیم.
- خواهرات درس می خونن؟
- نه.
- خونتون بزرگه؟
- دربارهی خونمون هیچی بهت نمی گم.
- چرا نمی گی؟
- مادرم گفته.
- همسایه هاتون کارشون چیه؟
- کارگر ساختمون، راننده تاکسی، دست فروش، بعضی هم مواد می فروشن.
- چرا برادرت کار دیگه ای نمی کنه؟
- قبلاً کارگر ساختمون بود. یه بار از طبقه ی سوم افتاد. نزدیک بود فلج بشه از اون موقع دیگه نمی تونه کار کنه.
- بردینش بیمارستان؟
- آره چندبار عملش کردن. پول زیادی می خواستن ولی ما نداشتیم واسه همین مجبور شدیم از یکی پول نزول بگیریم. الانم هر چی درمی آریم مجبوریم

- همشو بدیم به اون.
- رابطه ت با بچه های دیگه ای که مثل خودت دست فروشی می کنن چه طوره؟
- اگه نخوان مشتریمو ببرن واسه خودشون با هم دوستیم ولی اگه بخوان این کارو بکنن دعوا می کنیم.
- تا حالا باهاشون دعوا کردی؟
- آره.
- چه طوری دعوا می کنین؟
- هر کی زور داشته باشه می زنه تا اون یکی فرار کنه (باخنده).
- معمولاً می زنی یا می خوری؟
- بعضی وقتا می زنم، بعضی وقتام می خورم ولی بیشتر بچه ها ازم می ترسن من زورم زیاده.
- به جز این جور دعواها چیز دیگه ای هم واسه کارتون دردسر درست می کنه؟
- آره مأمورای شهرداری. اگه بگیرنمون، جنسامونو می برن.
- دنباله در صفحه ۵

# کرامت با طعم تعفن

عزیز نسین را نسل چهارم و پنجم کم تر می شناسند. از غیب گویان دوره خودش بود. حکایت هایش این روزها بد به دل آدم می نشیند. مخصوصا وقتی در بعد از ظهری بهاری پای تلویزیون وطنی و مجاز نشسته باشی و هر یک دقیقه یک بار تیزر های تبلیغی دولت تدبیر و امید برابر چشمت رژه برود. که قربان قد و بالای پر کرامت تان جان هر که دوست دارید برای حفظ بیضه اسلام هم شده دست از جیب دولت بیرون بکشید و بگذارید که کلید علما توی قفل خوب بچرخد. آدمی زاد دست خودش که نیست. کفری می شوی و بالا و پایین همه را فحش می دهی. بعد که دیدی افاقه نمی کند عطای تلویزیون را به لقاییش می بخشی. اما مگر دست از سرت بر میدارند. توی روزنامه، در سایت و اداره، افاضات پیش از دستور طبق دستور نماز جمعه، بیلبورد های خیابان ها و اتوبان ها، همه جا رافرق کرده اند. نمایش های چندش آوری از روشنفکران و سیاستمداران، علما و هنرمندان و ورزشکاران و ... خلاصه هر کسی که فکر کرده اند می تواند برشی روی مردم داشته باشد را کشیده اند وسط گود تا مردم را راضی کنند که کرامت نداشته را بیش از نان شب شان دوست بدارند.

داشتم از عزیز نسین می گفتم. داستان هایش آدم را قلقلک می دهد. بس که نزدیک است. با این بساط یارانه ها که رسماً انگار افتاده ایم وسط یکی از همان ها. هر جا که میروی بحث یارانه ها داغ است. علما نظر می دهند که تا دیروز که می دادیم بیت المال مسلمین بوده و با جیب خالی و از محل درآمد های نداشته و وسط

سیلی از تحریم ها با زور من بمیرم تو بمیری جمع و پرداخت شده است. حالا ما مانده ایم و یک اقتصاد فلج که اگر مردم بزرگواری کنند و دست شان را از توی بیت المال بیرون بکشند، آن وقت است که چوب جادوی علما به کار می افتد و می شود آن کاری که باید بشود. فضلا نظر دیگری دارند. چوب بر داشته اند می ززند تو سر دولت قبلی و با کلی مدارک و اسناد که همیشه موجود است و شاهی که از غیب میرسد ثابت می کنند که هر چی بدبختی داشتیم مال همین ۸ سال گذشته بوده است. ولی این بار کلید طلایی تدبیر سوراخش را درست پیدا کرده است و قرار شده با صبر و درایتی که مردم به خرج خواهند داد همه چیز مدیریت جهادی شود. دانشمندان میزگرد

گذاشته اند اندر مزایای اقتصاد مستقل و خودکفا که خودش خودش را می سازد و بهتر است دولت و آقا زاده ها را کمی افسار بزنیم. روشنفکران حکومتی هم از قافله عقب نمانده اند. از اتاق فرمان مقاله پشت مقاله بیرون می دهند که آقا هیچ مملکتی بدون گذراندن این دوره سختی ها و با درایت و مدیریتی اصلاح گرانه نتوانسته روی پایش بایستد. راه دیگری نداریم. از عصبانیت خنده ات می گیرد. شرط می بندم علی داستان عزیز نسین هم حال و روز مرا دارد. گیرم با زبان دوره خودش. علی اهل جماعتی است که روستای شان در حسرت آفتاب و نان بود. نماینده دولت با لحنی مملو از تدبیر و امید پای میز بحث نشسته است. مجری دارد سوالاتی از نحوه ثبت نام یارانه ها و واجدین شرایط ثبت نام می پرسد. هر دو خوشحال اند. مجری که به سیاق هم قطارهایش باید روحیه مستقل و منتقد

نابسامان اقتصادی و رسیدگی به نان شب مردم بود. کابینه ی جدید به یک سالگی خود نرسیده بیست جور پیام و برنامه و سیاست کلی جهت مشغول کردن سر ملت بیرون داده است. کلید دار بزرگ هم سخت درگیر بازی شده. آب و برق و تلفن که بیست و پنج درصد گران شد فلک به داد باقی امورات مردم بیچاره برسد. دم خروس ها از در و دیوار بیرون می زند. برای اینکه صدای غرغر مردم بلند تر نشود، بازی های مختلفی را در می آورند. این یکی بر سر آن یکی می کوبد و آن یکی یقه این یکی را سفت چسبیده که آی بیت المال را چاپیدند. فقط برای این که مردم نپرسند مقصر کیست و چرا به اینجا رسیده ایم. کی مسئول شل کن سفت کن هایی است که دولت بر سر مردم در می آورد. می خواهند آنچه آنچنان مردم را درگیر بدبختی های روزمره و نان شب شان بکنند که نای حرف زدن هم



میلیون تومن است آن هم به صورت مادام العمر و زیر میز و روی میزتان صد برابر ماهیانه های تان چرا تا حالا از گرفتن این چندرغاز انصاف نداده بودید؟ وقتی اعلام می کنند که ۵۰ درصد نماینده های مجلس هم یارانه نقدی دریافت می کنند دیگر انتظار ندارید که قاطی نکنم. با این حقوق مادام العمر آن وقت این ها هم یارانه می گیرند. یعنی همه جوره دست شان به بالا و پایین بیت المال این مردم است. دوستی می گفت بچه های پایین شهر بسیاری شان در ماه بهترین غذایی که می خورند ماکارونی سفید است. در گزارشی در همین رادیو کودکی با همان صداقت کودکانه اش وقتی نام چلوکباب را شنید معطل مانده بود که حرف بر سر چیست. فرصت نفس کشیدن هم به خلق نمی دهند.

تشت رسوایی دروغ های دولت تدبیر و امید چون دروغ های همه قبلی ها یکی از پشت بام می افتد. چاله های بزرگی پیش روی شان است. بازار شایعات را داغ نگه داشته اند. مردم مشغول اند. قیمت ها بالا می رود. همه رسانه های دولتی و غیر دولتی که دست به کار همین بازی اند دروغ می گویند. اوضاع شان خوب نیست. دروغ ها بیشتر می شود. دایره ای مکرر که دائم خود را باز تولید می کند. بازی های خود را می سازد و بازیگرانش را تجدید می کند. حرف ها و دستورات و راهکارها اما یکی است. صبر کنید. درست می شود. نباید درایت تان را از دست بدهید. کارگران، معلمان، زحمت کشان، کشاورزان، زنان و مردان و کودکان، صبر کنید. همه جای دنیا اوضاع همین است. دین در هر کشوری مهم است حالا دخالت اش در سیاست کم و زیاد دارد. رقابت و بازار و پول مهم

است و تنها بعضی ها دست شان در این کار بهتر است و بعضی دیگر باید یواش یواش وضع شان را بهبود ببخشند. دنیا تا بوده همین بوده است. پس بهتر است به جای اینکه همه چیز را یکپو به هم بریزیم، عاقل باشیم و راهی را برویم که عقل می گوید. از هر طرف که نگاه کنی فرقی نمی کند. دست آخر بازنده همانی است که چیزی برای از دست دادن ندارد. هر قدر که می خواهد این دروغ ها تکرار شود، در سوی دیگر این بازار تعفن و دروغ توده آتشی در حال گر گرفتن است. توده ای که نه فقط برای نان فردای اش که برای باز پس گرفتن امید گذشته و آینده ی جهان اش بر در خواهد کوبید. ■

نداشته باشند. دستگاه شستشوی مغزی هم فعال تر شده و همه سوراخ سنبه هایی را که ممکن است بنی بشری در آن یافت شود اشغال کرده است. دیگر توی توالت عمومی های بین راه هم آرامشی نداری. همه جا آخوندی منتظر نیازمندی های ماست.

این وسط فیلم هایی که کابینه ی جدید بر سر مردم در می آورد چندش آور تر است. روزنامه را باز می کنی نوشته ۱۱ نفر از وزرای اصلاحات از دریافت یارانه نقدی انصاف داده اند. خوب شما جای من کفرتان بالا نمی آید؟ دلتان نمی خواهد هر چی از دهن تان درآمد نثار این همه فضل و کرم کنید. این دفعه حتما یکی پیدا می شود که بگوید مردم فریب ها شما که ماهیانه تان حداقل ۱۰

### کودکانه های رنج...

- تا حالا جنساتو بردن؟

- آره. یه بار.

- چی کار کردی؟

- هرچی گفتم پول ندارم مجبورم کار کنم. جنسامونو بدین. ندادن. منم بهشون فحش دادم و فرار کردم از اون روز یه چاقو گذاشتم توی جیبم اگه دوباره بخوان جنسامو ببرن، می‌زنمشون.

- آرزوی بزرگ زندگیت چیه؟

- می‌خوام وقتی بزرگ شدم پولدار شم که برادرم دیگه مجبور نباشه مواد بفروشه تا مادرم دیگه غصه نخوره. برادرم می‌گه داره یه کم پول قرض می‌گیره تا بتونیم بریم تهران. می‌گه اون‌جا وضع کاسبی بهتره. دوست دارم زودتر بریم تهران. هر روز دعا می‌کنم زودتر بریم تا وضعمون بهتر بشه.

- یعنی فکر می‌کنی اگه از این‌جا

برین وضعتون بهتر می‌شه؟

- آره.

- بهت که گفتم این وضع فقط مال شهر شما یا این کشور نیست.

بزرگ‌تر که بشی متوجه می‌شی.

تا حالا شده کسی مثل من باهات

حرف بزنه یا ازت سوال بپرسه؟

- نه.

- خب حالا کی دوباره ببینمت؟

همین که این حرفو زد، علی به‌سرعت شروع کرد به دویدن و توی جمعیت گم شد. هرچی اون روز و روزهای دیگه دنبالش گشتم دیگه پیداش نکردم. وقتی از بچه‌های دیگه دست‌فروش هم می‌پرسیدم، می‌گفتن نمی‌شناسنش.

علی رفت و یا ترسید که باهام حرف بزنه چون به‌رحال پلیس دنبال برادرش بود یا مادرش مانعش شده بود یا به‌قول خودش حرف که واسش پول نمی‌شد...

به‌رحال من دیگه نتونستم باهات حرف بزنم ولی ای کاش می‌شد بیشتر ببینمش و بهش بگم ستم طبقاتی یعنی چی، استثمار یعنی چی، کودک کار یعنی چی. بهش بگم که ستم جنسیتی یعنی چی و خواهرارش چه وضع بدی دارن. بهش بگم آگاهی و عمل کمونیستی تنها چیزیه که می‌تونه به هممون کمک کنه تا از این وضعیت رها بشیم.

مدتی کودکانه کار تو این شهر خیلی زیاد شدن. قبلاً این‌جور نبود و این یعنی اوضاع معیشتی مردم بدتر شده. شهر به وضوح به دو طبقه تقسیم شده: دارا و ندار. این شهر پتروشیمی و گاز و نفت داره ولی به‌همراه گسترده‌تر شدن صنعت، استثمار مردم شهر هم گسترده‌تر شده. ■

ستاره مهری



## افزایش چشمگیر بیکاری در ایران

تعداد بیکاران ایران در آخر سال ۹۲ بر مبنای آمار اعلام شده از طرف وزیر کار و تعاون، به ده میلیون نفر رسیده است. مقامات حکومتی این تعداد زیاد بیکاران را نتیجه سیاستهای دولت قبلی و تحریم‌ها می‌دانند. وعده‌های زیادی هم در ایجاد کار و از بین بردن بیکاری داده‌اند.

طبق آمار رسمی حدود یک میلیون و چهارصد هزار نفر در پاییز سال ۹۲ نسبت به تابستان آن سال، به تعداد بیکاران اضافه شده است. این رقم نسبت به سالهای قبل افزایش چشمگیری داشته است. نصف این تعداد بیکار شده مربوط به بخش کشاورزی در این سال بوده است. میزان جوانان بیکار نسبت به کل بیکاران را وزیر کار در اسفند ۹۲ بیست و شش درصد عنوان کرده است که نشان دهنده فشارهای ویژه وارده به جوانان طبقات زحمتکش می‌باشد. مثل همیشه در این نظام ارتجاعی سرمایه داری زن ستیز جمهوری اسلامی، زنان از اولین قربانیان بازار تعدیل کار هستند. علت افزایش جهش واری بیکاری در ایران به عملکرد نظام جهانی سرمایه داری که ایران نیز بخشی از آن است برمی‌گردد و شرایط ویژه ایران نیز در این امر تاثیر دارد. یکی از عملکردهای ذاتی سرمایه داری بوجود آوردن بحران‌هایی است که باعث بیکاری تعداد زیادی از کارگران در نقاط مختلف جهان شده است. همینطور که در کشورهایی مثل یونان، اسپانیا، ایتالیا و پرتغال و در آمریکا تاثیر این بحران را در بیکار شدن تعداد بسیاری از کارگران و حمله بیشتر سرمایه داری به معیشت و موقعیت زندگی زحمتکشان می‌بینیم، در ایران نیز با تاثیرات این بحران و رکود اقتصادی در افزایش بیکاری و فقر زحمتکشان

کنار خیابان یا چهار راه‌ها و بخشی در کارهای خدماتی هستند.

این وضعیت بیان یک اقتصاد سرمایه داری تحت سطه‌ی امپریالیسم در شهر و روستا است که نتیجه‌ای جز فقر و بیکاری و استثمار برای زحمتکشان ندارد.

آیا کارگران بیکار و زحمتکشان جامعه محکومند که در این زندگی جهنمی دست و پا بزنند و یا راهی دیگر غیر از این وجود دارد؟ مثلاً در کشورهای سابقا سوسیالیستی شوروی و چین که مناسبات حاکم در خدمت منافع اکثریت کارکنان جامعه بود، با به کارگیری سیاستهای طبقاتی متفاوت از سرمایه داری، مشکل بیکاری و گرسنگی و فقر از بین رفت. سیاستهای مربوط به نیازهایی مانند مسکن، بهداشت، فرهنگ و آموزش به طریقی جلو می‌رفت که تضمین‌کننده سلامت و آسایش توده‌های مردم باشد. در آن جوامع انقلابی، مرکز سیاستهای جامعه را منافع طبقه سرمایه دار استثمارگر تعیین نمی‌کرد بلکه منافع مردم بود که جهت و زیربنای تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و... را تعیین می‌کرد.

بیکاری و سایر مصائب اقتصادی و اجتماعی محصول نظام سرمایه داری است. این نظام را می‌توان و باید برانداخت. برای این کار نیاز به رهبری حزب کمونیست و کار آگاهگرانه کمونیستی است. نیاز به راه انداختن جنبشی برای انقلاب هست تا مناسبات حاکم زیر و رو شود، مناسباتی که در آن ستم و استثمار از بین رفته و با پیشروی به سمت جامعه کمونیستی، ریشه‌های طبقاتی ستم در زیربنا و روبنا نیز به سمت نابودی می‌رود. ■

هیوا کمالی

روبرو هستیم. سیاست‌های تحریم ایران نیز به دلیل وابستگی ساختار اقتصادی ایران به نظام امپریالیسم، تاثیرات مشخص خود را بر کل اقتصاد ایران به شکل رکود در اقتصاد و افزایش بیکاری گذاشته است. برخی از کارخانه‌ها بخاطر سیاست‌های تحریم به ورشکستگی رسیده و یا با کاهش تولید مواجه شده‌اند. که این مسائل نیز منجر به افزایش بیکاری شده است. کارخانه‌های زیادی بخاطر سیاستهای اقتصادی که موقتی کردن کار کارگران را نیز در بر می‌گیرد و در راستای سیاستهای لیبرالیزه کردن اقتصاد سرمایه داری است، بسته شدند و یا تعدیل نیروی کار داشتند.

زنان با سیاستهای دولت و تایید مجلس جمهوری اسلامی، با قوانینی مانند کاهش ساعات کاری و کار از راه دور مواجه شده‌اند و این امر موجب شده زنان بیشتری کار خود را از دست دهند و یا شانس کمتری برای بدست آوردن یک فرصت کاری داشته باشند. کارگران بیکار کرد و بلوچ بخاطر نبود کار در مناطق خودشان مجبور به کولبری یا بارکشی و قاچاق کالاها برای سرمایه داران هستند و زندگیشان هر روز در خطر انفجار مین‌ها و تیراندازی ماموران مرزی رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد.

کشاورزانی که نیمی از آمار بیکاران سال ۹۲ را تشکیل می‌دهند، به دلیل واردات مواد غذایی با قیمتی ارزان‌تر، ناتوان از پرداخت قروض و وام‌های شان و... به ورشکستگی کشانده شده و به بدنبال کار به شهرها مهاجرت می‌کنند. اما در شهرها نیز شانس پیدا کردن کار ادامه دار در این اوضاع برایشان بسیار کم است و اغلب مجبور به کار کارگری در ساختمان‌سازی‌ها یا دستفروشی

تاریخ واقعی اول ماه مه ....

و هوایی بود که شیکاگو به اول ماه مه سال ۱۸۸۶ نزدیک می شد. نوزدهم مارس ۱۸۸۶، نشریه آلمانی زبان «کارگر» در آمریکا نوشت: «اگر ما هر چه زودتر خود را برای انقلابی خونین آماده نکنیم، میراثی جز فقر و بردگی برای فرزندانمان بر جای نخواهیم گذاشت. بنابراین خود را برای انجام انقلاب مجهز کنید.» قبل از روز موعود مبارزه سراسری، هر هفته راهپیمایی هائی تحت شعارهای «زنده باد انقلاب سوسیالیستی»، «سرتگون باد تخت و بارگاه و خزانه»، «کارگران مسلح شوید» برگزار می شد. شبها راهپیمایان مشعل بدست خیابانها را می پیمودند و چنین می خواندند: «میلیونها زحمتکش بیا می خیزند، ببینید به خیابان آمده اند. مستبدین بخود می لرزند، چرا که قدرتشان را بر باد می بینند.»

درست یک شب قبل از واقعه اول ماه مه، روزنامه «کارگر» نوشت: «با جسارت به پیش نبرد آغاز گشته است. ارتش بردگان مزدی بیکارند. سرمایه داری چنگالهایش را پشت برج و باروی نظم پنهان کرده است. کارگران! شعار ما باید چنین باشد: سازش موقوف. ماه مه فرارسیده است. ۲۰ سال است که سرمایه داران وعده هشت ساعت کار می دهند ولی همیشه این خواست را زیر پا می گذارند.» در همان شماره از روزنامه «کارگر» هشدار مهمی داده شده بود: «طبق اطلاع، یکی از رفقا بهنگام دستگیری لیست بلند بالائی از اعضا همراهش بوده و تمام آن رفقا نیز دستگیر شده اند. بنابراین: لیست عضویتها و دفاتر یادداشت را از جیبتان بیرون آورید. تفنگهایتان را تمیز کنید. انبار مهمات خود را کامل کنید. قاتلین مزدور سرمایه داران، پلیس و گاردش آماده جنایتند. هیچ کارگری نباید دست خالی از خانه بیرون بیاید.»

در مقابل این هشدارهای انقلابی، طبقه حاکم نیز تدارک می دید. آماج اصلی حملات طبقه حاکم، رهبری کارگران بود. صبح اول ماه مه ۱۸۸۶، یکی از روزنامه های شیکاگو چنین گزارش کرد: «هیچ دودی از دودکش کارخانه ها بیرون نمی آید. همه چیز، رنگ یک روز تعطیل بخود گرفته است.» روزنامه فیلادلفیا تریبون نوشت: «عناصر کارگر را گوئی رتیل بین المللی نیش زده است. آنها را رقص مرگ فرا گرفته است.»

در دیترویت ۱۱۰۰ کارگر به مدت هشت ساعت راهپیمائی کردند. در نیویورک ۵۲۰۰۰ نفر از برادوی به طرف میدان اتحاد راهپیمائی کردند. در عین حال ۴۰ هزار کارگر نیویورکی در حال اعتصاب بودند. در سینسیناتی یک کارگر شروع راهپیمائی را چنین تصویر کرد:

«تظاهر کنندگان فقط پرچم سرخ حمل می کردند و تنها سرودی که می خواندند سرود آریایتر (کارگران) و مارسه یز بود. یک هنگ کارگر با ۴۰۰ تفنگ اسپرینگ فیلد در صف اول تظاهر کنندگان قرار داشتند.» در لویی ویل کنتاکی بیش از ۶۰۰۰ کارگر سیاه و سفید از وسط پارک ملی عبور کردند و بدین ترتیب ممنوعیت ورود غیر سفیدان به پارک را عمادانه شکستند. در شیکاگو که دژ شورش بود، دست کم ۳۰ هزار نفر به خیابانها ریختند. تمام قطارها از کار ایستاده بودند، بنادر را تعطیل کرده بودند. رهبران محافظه کار به حاشیه وقایع رانده شده بودند. خیابان میشیگان پر بود از پرولترها و خانواده هایشان. پلیس هر کجا را که کارگران اجتماع کرده بودند مورد حمله قرار می داد.

نقطه انفجار اول ماه مه در کارگاه مک گورمیک بود. اینجا از اواسط زمستان در اعتصاب بسر می برد، ولی گله های اعتصاب شکنان برهبری پلیس کماکان در کارخانه بودند. در دوم ماه مه، اسپایز، رهبر کارگران قرار بود دوباره برایشان سخنرانی کند. هنگامیکه حدود ۶۰۰۰ کارگر به سخنرانی او گوش می دادند، چند صد نفر به پیشواز اعتصاب شکنانی که تازه داشتند از سر کار برمیگشتند رفتند تا حسابشان را برسند. روزنامه «کارگر» بتاريخ ۴ ماه مه نوشت: «ناگهان صدای گلوله از نزدیک کارخانه بگوش رسید. حدود ۷۵ قاتل قوی هیکل که توسط یک فرمانده چاق پلیس رهبری می شدند بدان سمت حرکت کردند. سه خودرو پر از وحشی های حامی نظم و قانون نیز آنان را همراهی می کردند. در نبرد میان کارگران مسلح به سنگ علیه پلیس مسلح به سلاح گرم، صف کارگران ناگهان بهم خورد. بمبی پشت سر کارگران منفجر شد. دست کم دو کارگر کشته شدند. بسیاری از جمله چند کودک، مجروح شدند. در ظرف چند ساعت اعلامیه خشمگینانه ای که به امضا اسپایز رسیده بود در محلات فقیرنشین کارگری دست بدست میگشت: «کارگران مسلح شوید... صاحبکاران نیروی خونخوار خود یعنی پلیس را علیه ما بکار گرفتند. شش نفر از برادران ما عصر امروز در کارگاه مک گورمیک کشته شدند. آنها فقیران بیچاره را کشتند چرا که جرات کرده بودند دستورات روسا را زیر پا گذارند... همچون هرکول افسانه ای بپا خیزید و غول پنهانی را که میخواهد شما را نابود کند، از میان بردارید. ما از شما میخواهیم که مسلح شوید! مسلح!»

روز بعد یعنی سوم ماه مه، گسترش اعتصاب پر معنا بود. در سطح کشور نزدیک به ۳۴۰ هزار کارگر به جنبش پیوسته بودند و ۱۹۰ هزار نفر از آنها در

اعتصاب بسر می بردند. در شیکاگو ۸۰ هزار کارگر به خیابانها ریختند. هنگامی که چند صد زن دوزنده به خیابان آمدند تا به تظاهرات بپیوندند، روزنامه ارتجاعی شیکاگو تریبون علیه شان زوزه کشید و آنها را «زنان وحشی لهله کش» نامید. اینبار فراخوان روزنامه «کارگر» فراخوانی عاجل بود: «دقت کنید! خونها بر زمین ریخته شده است. گارد دولتی در این کار شرکت داشته است. مالکیت خصوصی با خشونت آبیاری می شود. این یک واقعیت تاریخی است. جنگ طبقاتی فرا رسیده است. در محلات فقیر نشین، زنان و بچه ها برای شوهران و پدرانشان گریه سر داده اند. اما در کاخها، سرمایه داران گیلساهای مشروبات گرانبه را به سلامتی اقدامات دار و دسته های خونخوار نظم و قانون بهم می زنند. اشکهایتان را پاک کنید ای بیچارگان مظلوم! بردگان! بپا خیزید و کل قدرت نظام چپاول را سرتگون سازید!...»

صبح روز ۴ ماه مه پلیس به یک ستون سه هزار نفره از اعتصاب کنندگان حمله کرد. اجتماعات در تمام شهر برپا شد. هنوز عصر نشده بود که میدان «هی مارکت» از ۳ هزار کارگر انباشته شد... سر و کله دسته ای متشکل از ۱۸۰ پلیس تا بدنشان مسلح پیدا شد. یک افسر پلیس به کارگران دستور داد که متفرق شوند. اما پاسخ شنید که اجتماع کارگران، قانونی و مسالمت آمیز است. در این هنگام ناگهان بمبی در صف پلیس منفجر شد. و سپس آنها منطقه را زیر آتش گرفتند. در نتیجه چندین نفر کشته و صدها تن مجروح شدند. در این ماجرا، هفت پلیس نیز کشته شدند.

طبقه حاکمه از این واقعه به عنوان بهانه ای برای انجام تعرضی که از قبل طراحی کرده بود، استفاده کرد.

در «میلواکی» گارد دولتی با کشتاری خونین به تظاهرات پنج ماه مه پاسخ داد. پنج کارگر لهستانی و یک کارگر آلمانی بخاطر نقض حکومت نظامی به خاک افتادند. در شیکاگو، زندانها مملو از هزاران انقلابی و اعتصابی گشت. بسیاری بهنگام بازجویی مورد شکنجه قرار گرفتند. از روی لیست اعضای اتحادیه ها، پلیس به خانه هایشان حمله برد. چاپخانه کارگران مورد حمله قرار گرفت. همه اعضای چاپخانه روزنامه «کارگر» دستگیر شدند. پلیس هر چه در دست داشت، از مهمات گرفته تا اسلحه، از شمشیر تا چماق، از نشریه تا پرچم سرخ، از دینامیت تا بمب را بعنوان مدرک به نمایش گذاشت. رهبری انقلابی کارگران در جنگال بورژوازی اسیر شد.

طبقه حاکمه در همان ماه مه ۱۸۸۶ محاکمات را آغاز کرد. اتهام: قتل پلیس. متهمان: اعضای رهبری آی.دبلیو.پی.آ (اتحادیه انترناسیونال کارگران) به نامه ای

اوت، اسپایز، مایکل شوآب، ساموئل فیلدن، آلبرت پارسون، آدولف فیشر، جرج انجل، لویی کینگ و اسکار نیب. متهمین را با وجود آنکه از گروه های مختلف بودند یکباره با هم محاکمه نمودند. در طول محاکمه هیچ کس نتوانست حتی یک دلیل بیاورد که افراد فوق الذکر در پرتاب بمب شرکت داشته اند. دادستان تمام محکمه را در چند جمله خلاصه کرد: «قانون بر محاکمات حکم میراند. آثارشیم به محاکمه کشیده شده، این آقایان انتخاب شده و به اینجا آورده شده اند، چرا که رهبر هستند. اینها مثل هزاران نفری که بدنبالشان براه افتادند خطاکارند. آقایان قضات این افراد را محکوم کنید. از محکومیت آنان نمونه بسازید. آنان را دار بزنید و نهادهای ما و اجتماعات ما را نجات دهید.»

در سراسر دادگاه، قضات سعی کردند محاکمه را یک محاکمه جنائی جا بزنند. اسپایز در دفاعیه اش از عقاید انقلابی خویش دفاع کرد و در آخر چنین گفت: «خب، اینها عقاید من است. اگر شما فکر می کنید می توانید این عقاید را که هر روز بیشتر ریشه می دواند درهم شکنید، اگر فکر می کنید که با زندانی کردن ما می توانید به عقاید ما ضربه بزنید، اگر فکر می کنید که مرگ جزای گفتن حقیقت است، پس من با سربلندی و جسارت بهای گزاف آنرا می پردازم! جلادتان را صدا کنید!»

لینک بیست و یکساله اعتراض خود را چنین بیان کرد: «من تکرار می کنم که دشمن نظم موجودم و تکرار می کنم که با تمام قدرت تا زمانیکه نفس در سینه دارم با این نظم نبرد می کنم. من از شما متنفرم! از نظمتان بیزارم، از قوانین شما، از اقتدار مستبدانه شما، متنفرم. مرا بدین خاطر بدار بیاویزید!»

دادگاه هفت نفر را محکوم به مرگ کرد. اما جنبش بزرگی در دفاع از آنان بره افتاد. جلسات زیادی در سراسر جهان بدفاع از آنان برگزار شد: در فرانسه، هلند، روسیه، ایتالیا، اسپانیا، و در تمام ایالات آمریکا...

**شما را به همکاری دعوت میکنیم:**  
 با تهیه گزارش و مصاحبه، و فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنجها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه های مناسب کمک کنید.  
 email: atash1917@yahoo.com  
 web: n-ataash.blogspot.com



**لوتا:** نخستین برنامه پنج ساله در اتحاد شوروی از سال ۱۹۲۸ آغاز شد. «ما داریم دنیای نوینی می سازیم» شعار این برنامه بود. میلیون ها کارگر و دهقان با چنین روحیه ای برانگیخته شدند. مردم در کارخانه ها و مزارع برنامه پنج ساله را به بحث گذاشتند. از این صحبت می کردند که چه تغییری در زندگی مردم شوروی و مردم دنیا ایجاد می کند. در کنفرانس های کارخانه مردم در باره تجدید سازماندهی فرایند تولید بحث می کردند. گروهی داوطلب کمک به ایجاد خط آهن در نواحی صعب العبور شدند و گروهی دیگر داوطلب انجام شیفت های طولانی کار. کارگرانی که به سمت کوره های ذوب آهن می رفتند سرودهای انقلابی بر لب داشتند. هیچ گاه در تاریخ مردم این چنین آگاهانه برای رسیدن به اهداف نقشه مند اقتصادی و اجتماعی بسیج نشده بودند. و بگذارید از نو این سوال را مطرح کنم: آن موقع در بقیه دنیا چه اتفاقی داشت می افتاد؟ اقتصاد جهانی سرمایه داری در کساد اوایل دهه ۱۹۳۰ دست و پا می زد. نرخ بیکاری از ۲۰ به ۵۰ درصد رسید. مردم در شهرهای بزرگی مثل نیویورک و برلین گرفتار گرسنگی بودند. فیلم خوشه های خشم تصویری از وضع کشاورزان خرد در آمریکا که ثروتمندترین کشور دنیا بود به دست می دهد.

به اتحاد شوروی برگردیم که تحول در کشاورزی را از سر می گذراند. کشاورزی شوروی در حال کلکتیو شدن بود.

**سوال:** کسانی که به کلکتیویزاسیون کشاورزی در شوروی اشاره می کنند آن را به عنوان امری منفی تصویر می کنند. **لوتا:** خوب کاملاً اشتباه می کنند. چنین تحولی پاسخگوی نیازها و تضادهای واقعی جامعه و نیز اوضاع جهانی آن دوره بود. در شهرهای شوروی کمبود خوراک وجود داشت به ویژه آن که جمعیت شهری در حال رشد بود. بعد از کسب قدرت، زمین ها در بین دهقانان تجدید تقسیم شده بود. اما طی سال های ۱۹۲۰ بخشی از دهقانان ثروتمند در اقتصاد روستا دست بالا را پیدا کردند. این را هم بگویم که اقتصاد کشاورزی کماکان اقتصادی خصوصی در دست زمینداران خرد بود. دهقانان ثروتمند یا کولاک ها زمین های وسیعی داشتند و توانسته بودند مالکیت بزرگتر خود نسبت به بقیه را تحکیم کنند. قطب بندی اجتماعی بین کولاک ها و دهقانان فقیر در حال شدت گرفتن بود.

استالین و بقیه افراد رهبری احساس کردند که باید سریعاً در روستاها دست به ایجاد واحدهای بزرگ کشاورزی بزنند. این کار می توانست بارآوری تولید را بالا برد و کولاک ها را نیز محدود کند. به علاوه چنین اقدامی جریان «پرولتریزه کردن» دهقانان را نیز شدت می بخشید، تعداد بیشتری را روانه شهرها و مناطق صنعتی می کرد و از تنش بین جامعه نوین با دهقانان که کماکان وابسته به مالکیت خصوصی بودند می کاست.

کلکتیویزاسیون یک جنبش عظیم اجتماعی بود که فقیرترین بخش کشاورزان را به مثابه پایگاه خود به حرکت در آورد، فعال کرد و برای درگیر کردن شمار بیشتری از افراد تا آنجا که امکان داشت تلاش کرد. کارگران متهد و افراد داوطلب که از نواحی شهری برخاسته بودند به مناطق روستائی رفتند تا کلکتیو ها را تشکیل دهند. هنرمندان، نویسندگان و سینماگران به خطوط اول جبهه رفتند تا داستان آنچه را که در حال وقوع بود بازگو کنند. کتابخانه های سیار در اختیار تیم های فعال در مزارع قرار گرفت. مزارع در بعضی از مناطق هر کدام محفل تاتر خود را داشتند. دین، خرافه و سنت های خرف کننده به چالش گرفته شد. مردم چشم باز کردند و خود را با آنچه در کل جامعه در حال وقوع بود تطبیق دادند. آنان برنامه ها و تحولات سراسری را به بحث گذاشتند. زانی که زندگیشان با سنت های ستم گرانه و قیود پدرسالارانه رقم می خورد تراکتور راندند و به رهبران کلکتیوها تبدیل شدند.

**سوال:** اما در برابر کلکتیویزاسیون مقاومت زیادی هم صورت گرفت؟

**لوتا:** بله. این مسئله از یک طرف مربوط می شد به مبارزه طبقاتی در روستا. در آنجا کولاک ها و سایر نیروهایی که به طور سنتی از امتیازاتی برخوردار بودند در برابر تحولات و نیروهای اجتماعی پشت این تحولات دست به مقاومت زدند و متشکل شدند. این جنبه عمده مقاومت بود.

از طرف دیگر، بعضی مقاومت ها هم رخ داد که به اشتباهات انجام شده ربط داشت. در دهه ۱۹۵۰ مائو مقالاتی منتشر کرد که در آن ها در عین حال که خصلت عظیم و بی سابقه کلکتیویزاسیون در شوروی را به رسمیت می شناخت، انتقاداتی جدی نیز از نحوه رفتار استالین در زمینه کلکتیویزاسیون انجام داد. این اشتباهات پیش از آن رخ داد که دهقانان تجربه تعاون با یکدیگر و کار جمعی در مزارع و استفاده جمعی از ابزار را به دست آورده باشند. یعنی برای ایجاد شناخت و حال و هوائی که دهقانان بتوانند آگاهانه تر به مالکیت کلکتیو اجتماعی دست یابند به اندازه کافی کار سیاسی و ایدئولوژیک انجام نشده بود. بعلاوه دولت بیش از حد از مناطق روستائی غله گرفت و این باعث اعمال فشار غیر ضروری بر دهقانان و دامن زدن به نارضایتی آنان شد.

**سوال:** اجازه بده. منظورت از کار ایدئولوژیک چیست؟

**لوتا:** منظورم این است که فقط نباید به کاری که مردم دارند انجام می دهند پرداخت و آن را تغییر داد بلکه باید مردم را قانع کرد که به شیوه های

جدید بیاندیشند. باید قوه ابتکار مردم را برانگیخت تا بر این اساس دنیا را متحول کنند. زندگی کشاورزان خرد باعث می شود که آنان در برابر یکدیگر قرار گیرند و این وضعیت طرز تفکرشان را شکل دهد. زندگیشان چگونه است؟ هر شخص قطعه زمین خود را دارد و بقا یا عدم بقایش بستگی به تلاش های شخصی دارد. این مسئله او را در برابر سایرینی که رقیبش هستند قرار می دهد. گرایش استالین این بود که اگر شما بتوانید کشاورزی را مکانیزه و کلکتیو کنید طرز تفکر مردم طبعاً عوض خواهد شد. اما کل این فرایند بسیار پیچیده تر از این حرف هاست و شما باید نه فقط برای متحول کردن آنچه مردم می اندیشند فعالیت کنید بلکه باید حتی قبل از انقلاب و طی مراحل مختلف انقلاب برای چگونه اندیشیدن مردم کار کرده باشید. همانطور که گفتم این همان نکته ای است که مائو بر رویش انگشت گذاشت و باب آواکیان هم بر آن متکی شده و آن را در سنتز نوین به سطحی نوین ارتقا داده است.

خب دوباره به استالین برگردیم. او تلاش می کرد مشکلات واقعی جامعه را حل کند او می خواست چگونه جلو رفتن و پشت سر گذاشتن کشاورزی خصوصی را در شرایطی که اتحاد شوروی گرفتار محاصره بین المللی بود تبیین کند. اما برخورد وی تا حدی مکانیکی بود. همانطور که قبلاً گفتم استالین فکر می کرد ایجاد سطوح عالی تر مالکیت و مزارع بزرگتر که در آنها فناوری پیشرفته تری به کار گرفته می شود قلب مسئله است. او اهمیت کافی به بعد ایدئولوژیک نمی داد و نمی فهمید که ارزش ها و طرز تفکر مردم و رابطه ای که در جریان تولید و جامعه با یکدیگر دارند باید تغییر کند و رهبری باید به این جور مسائل بپردازد.

همین مشکل در برخورد به برنامه ریزی صنعتی هم وجود داشت. این دیدگاه مکانیکی وجود داشت که با تقویت صنایع سنگین سوسیالیستی شالوده مادی سوسیالیسم را تضمین می کنی. اما مائو چندین سال بعد از این تجربه چنین گفت «مالکیت دولتی بر کارخانه ها و تعمیرگاه ها چه فایده ای دارد اگر ارزش های تعاونی شکل نگرفته باشد؟» تحول اقتصادی سوسیالیستی باید در جهت پر کردن شکاف های موجود میان صنعت و کشاورزی، کار فکری و یدی، کارگران و دهقانان باشد. استالین تا حدی به مسئله حل تضادها توجه داشت اما این را وظیفه فرعی نسبت به پی ریزی شالوده صنعت و کشاورزی مدرن می دید. ■

# اول ماه مه (روز جهانی کارگران)



برگرفته از اینترنت

بورژوازی هیچگاه قادر به پاک کردن این روز مبارزاتی از ذهن پرولترها و توده های تحت ستم و استثمار در سراسر جهان نشده، اما همواره کوشیده آن را بی محتوا کرده و از آن یک روز تاریخی بی آزار بسازد. روایات اکونومیستها و روزیونیستها از اول ماه مه و نبرد کارگران شیگاگو، به این کار خدمت کرده است. آنها همواره تلاش می کنند مضمون، اهداف و جهت گیری انقلابی توده کارگران و رهبران آن جنبش کارگری که اول ماه مه را آفرید، بیوشانند و مشخصا در مورد این واقعیت که رهبران آن جنبش کارگری در تدارک دست زدن به قهر مسلحانه علیه نظام حاکم و دستگاه سرکوبگر دولت بودند، سکوت می کنند. در تصویر واژگونه ای که اینان از اول ماه مه ارائه کرده اند، صلابت و جسارت و قهرمانی پرولترهای شورشگر که بخشا مسلح بودند، جای خود را به مظلومیت داده است. با این حساب ضروری می دانیم که در این روز سرخ انترناسیونالیسم پرولتری تصویری متفاوت از اول ماه مه - تصویر واقعی اول ماه مه - را به کارگران مبارز ایران و همه خواستاران رهائی از یوغ ستم و استثمار ارائه دهیم.

از سال ۱۸۷۱ شروع می کنیم. در آن سال کمون پاریس، فرانسه و کل اروپا را به لرزه درآورد. کارگران و زحمتکش پاریس جرئت این را به خود دادند که جامعه را از طریق بدست گیری قدرت سیاسی، در یک جهت تازه، و در راستای از میان بردن طبقات، هدایت نمایند. طبقات حاکمه اروپا موقتا از تضادهای درونیشان دست کشیده، متفقا به جنبش طبقه کارگر حمله بردند. آنها بیرحمانه سنگرهای کموناردها را با توپ درهم کوبیده، کارگران قهرمان پاریس را اسیر کرده بسیاری از آنان را در خیابانها تیرباران کردند تا نظام ستم و استثمار به حیات ننگین خود ادامه دهد. در سال ۱۸۷۸ دولت پروس قوانین شدیدا ضد سوسیالیستی را به تصویب رساند و حزب انقلابی طبقه کارگر را غیر قانونی اعلام کرد. در انگلستان ارتجاع حاکم

حربه ای دیگر را علیه انقلاب پرولتری به کار گرفت. در آنجا بخش قابل توجهی از طبقه کارگر با رشوه های حاصله از سودهای مستعمراتی تخدیر و پشتیبان حفظ شرایط موجود شد. بنظر می رسید که شعله های سرخ برخاسته از کمون پاریس خاموش گشته است. اما ناگهان غریب تازه جنگ طبقاتی، سکوت را بهم زد: اینبار از یک گوشه دور افتاده و غیر قابل انتظار در آمریکای شمالی، در شیگاگو، در محله ای که «جهان متمدن» تا آن زمان نامش را نشنیده بود. انقلاب جهانی می رفت تا نقطه ای دیگر را در قاره ای دیگر، برای تثبیت جهشی نوین برگزیند. محله «هی مارکت» لبریز بود از کارگران مهاجر آلمانی، هلندی، لهستانی و رومانیایی و دیگران. آگاهی طبقاتی را کارگران آلمانی به آنجا برده بودند.

یکسال پس از کمون پاریس، در زمستان ۱۸۷۲ هزاران نفر بخاطر آتش سوزی بزرگ شیگاگو بی خانمان و گرسنه مانده بودند. هزاران نفر برای گرفتن کمک دست به تظاهرات زدند. در دست بسیاری از آنها پرچمهایی دیده می شد که رویش نوشته شده بود: «یا خون یا نان». در سال ۱۸۷۷ اعتصاب بزرگی از سوی کارگران راه آهن انجام گرفت. بزودی این اعتصاب، کل کارگران راه آهن در سراسر آمریکا را فراگرفت. بسیاری از افراد رادیکال که در رهبری این اعتصابات قرار داشتند از میان کارگران آلمانی بودند که سابقا با مارکس و انگلس تماس داشتند. آلبرت پارسون یکی از آنان بود که تجربه دو جنبش را داشت: جنبش اروپا و جنبش ضد برده داری در آمریکا. خود او در آمریکا بدنیا آمده بود.

اعتصابات بزرگ سال ۱۸۷۷ سرانجام با سرکوب پلیس از هم پاشید. کمی بعد، جنگ داخلی در آمریکا با پیروزی جمهوریخواهان خاتمه یافت. در مدت کوتاهی پس از آن، جنگ با سرخپوستان نیز به اتمام رسید. طولی

نکشید که بردگان تازه آزاد شده در شرایط نیمه فئودالی بکار گرفته شدند. بیکاری گسترش یافته بود. مکانیزه شدن ابزار کشاورزی تغییراتی تاریخی در آمریکا ایجاد نمود. پرولترها اینک بجای «رویای آمریکائی» رویاهای پرولتری را از زبان سیاست بیان می کردند. در سال ۱۸۷۷ هر دو طبقه متخاصم می دانستند که جنگی دیگر در کار است. بورژواها از این هراس داشتند که در آمریکا هم نظیر پاریس، کمون برپا شود. بنابراین هیئت حاکمه تدارک سرکوب را می دید.

کارگران نیز بلحاظ سیاسی و هم از حیث نظامی تدارک می دیدند. اجتماعات مخفی بحث و تشکل در سطحی عالیتر برگزار می شد. در آلمان اتحادیه ها نیمه قانونی بودند و جلسات آنها مخفیانه تشکیل می شد. پلیس در هر فرصتی رهبران را دستگیر می کرد و مورد ضرب و شتم قرار می داد. آن روزها، اعتصاب کردن به معنای وارد جنگ شدن با قدرت حاکم بود. در چنان اوضاعی شهر شیگاگو زادگاه مصافی سخت شد: مصافی که کارگران انقلابی در هسته رهبری «اتحادیه مرکزی کارگری» هدایتش می کردند. در سال ۱۸۷۵ این اتحادیه قطعنامه ای را به تصویب رساند. در بخشی از این قطعنامه آمده بود: «ما از طبقه کارگر می خواهیم که فورا خود را مسلح کند. تنها با ابزار قهر می توان در مقابل استثمارگران صف آرایی کرد.» این قطعنامه بروی کاغذ نماند. طولی نکشید که دهها واحد میلیشایی کارگری تشکیل شد. وقتی بورژوازی متوجه ماجرا شد، عناصر مبارز را اخلاص گر نامید. فرد بورژوائی در یکی از روزنامه های پرتیراژ نوشت: «عناصر طبقه تحتانی که اهل مجارستان، آلمان وغیره هستند، جلسات مخفی تشکیل می دهند. آنها گروه های کوچکی سازماندهی کرده اند. آنها خود را سوسیالیست می دانند. در میان این کارگران، هم نیهیلیستهای روس وجود دارند، هم کمونیستهای فرانسوی.

رنگ پرچم اینان سرخ است...» بدین ترتیب صفوف جنبشی که پس از سرکوب سال ۱۸۷۷ مجددا سربلند کرد، حول ایده قهر گسترش یافت. در عین حال یک مطالبه معین به مرکز مطالبات کارگران تبدیل شده بود و آن خواست روزگار هشت ساعت بود. در سال ۱۸۸۴ یکی از چند شبکه سراسری اتحادیه ها فراخوان روز مبارزه را اعلام نمود. این سازمان، «فدراسیون صف سازمان یافته و اتحادیه ای کارگران» نام داشت. این فراخوان با پشتیبانی وسیعی روبرو شد. جنبش عظیمی براه افتاد. بطور مثال تعداد اعضا سازمان «رسته های کار» در عرض یکسال از ۱۰۰ هزار به ۷۰۰ هزار نفر در تابستان ۱۸۸۶ افزایش یافت.

در سال ۱۸۸۵ اعلامیه زیر در صفوف پرولتاریای آمریکا دست بدست می گشت. این اعلامیه از طبقه کارگر آمریکا می خواست که در اول ماه مه ۱۸۸۶ دست به عمل بزند: «روز شورش است - نه آرامش. روزی که حرف، حرف سخنگویان لاف زن نهادهای اسیر کننده طبقه کارگر نباشد. روزی که طبقه کارگر قوانین خویش را بر پا می دارد و قدرتش را بکار می برد که این قوانین را به اجرا درآورد. قوانینی که تماما خلاف رضایت و موافقت ستمگران و حکمرانان... است. روزی که نیروی عظیم زحمتکشان متحد در برابر قدرتی که امروز بر سرنوشت همه خلقها حکم می راند صف آرایی می کند. روزی که لذت هشت ساعت کار، هشت ساعت استراحت و هشت ساعت برای هر کاری به اختیار خود ما، احساس می شود.»

سال ۱۸۸۶ سال «دیوانه واری» بود. اعتصابات همه جا را فرا گرفت. همانطور که مورخان اذعان دارند از دو ماه قبل از اول ماه مه، همگان بارها عبور واکنشهای پر از مهمات و مسلسل را بچشم می دیدند. خیلی ها تکرار کمون پاریس را پیش بینی می کردند. در چنین حال